

تاریخ وصول: ۸۶/۶/۲۰

تاریخ پذیرش: ۸۶/۸/۳۰

«برخورد متشرعان اسلامی و فلاسفه با مسأله عرفان»

امین روشن

مدرس دانشگاه پیام نور اسکو

عضو باشگاه پژوهشگران جوان

چکیده مقاله:

از دیرباز عرفان و تصوّف مورد حملات شدید متشرعان دینی و در برخی موارد با تعرّضات فلاسفه روبرو شده است و چه از لحاظ برخورد تئوریک، چه از لحاظ فیزیکی، بی‌مهری فراوانی را متحمل گردید، که رکود ظاهری عرفان را در ادوار مختلف شاهد هستیم، اما در این بین برخی متشرعان دینی و فلاسفه دیدگاه‌های دوگانه‌ای با پدیده عرفان داشته‌اند و کما فی السّابق دارند ولی اغلب موارد علی‌رغم مخالفت شدید با عرفان، اندیشه‌های عارفانه را پشتوانه قدرت تفکر خویش ساخته و نه تنها از آن سود جسته، بلکه جهت تکامل بخشیدن به اندیشه‌های فلسفی و دینی خویش دست به اصلاحات مفیدی زده‌اند، نوشته حاضر در جهت شناساندن پی‌رنگ عرفان و عوامل مبارزات شریعت با طریقت و بیان دیدگاه‌های دوگانه متشرعان و فلاسفه ترتیب یافته است که در خلال آن به نظریات برخی فقها و فیلسوفان به ظاهر مخالف که متابعت از اندیشه‌ها عرفانی را سرلوحه ضمیر خویش ساخته‌اند را بیان می‌کند.

کلید واژه‌ها:

عرفان و تصوّف، زهد، شریعت و طریقت، فلسفه، فیض کاشانی، سیدحیدر آملی، ملاهادی سبزواری.

پیشگفتار

کاروان عرفان و تصوّف در مسیر پربار اسلام از آغاز تاکنون شاهد حوادث ناگوار بسیاری بوده است که مذاقّه و تأمل در آنها می‌تواند در روشنگری این مسلک، مفید واقع شود. در این مسیر برداشت‌ها از عرفان و تصوّف در اذهان بزرگان و اهل علم چند گونه می‌نماید، چه، این طریقی است که از آستان شریعت عبور کرده و گام در طریقت می‌گذارد و ناگزیر از راه ثقیل شرع است که همه عارفان خود را وابسته به آن می‌انگارند، پس از گذار از شریعت جانب مقدسش را نگاه داشته‌اند و حفظش را لازم شمرده‌اند. در این بین نقش فلاسفه و متشرعان اسلامی خصوصاً عالمان عالم تشیع و جانب دیدگاه ایشان بسیار مهم می‌نماید، زیرا عرفان و تصوّف برخاسته از متن اسلام و قرآن بوده و ارتباط تنگاتنگی با همدیگر دارند، علی‌رغم آنکه برخی چنین نمی‌پندارند، اما دست کم تاریخ زندگانی پیامبر اکرم(ص) و ائمه هدی(ع)، به خصوص سیر زندگانی علی(ع)، گواه این مطلب است.

با تأملی بیشتر در تعاریف ذکر شده از عرفان و تصوّف می‌توان دریافت که عرفان از برخی جهات جنبه ذهنی و ایده آلی پیدا کرده و دارای قداست و حامل پیام‌هایی فراتر از تصوّف می‌باشد، حال آنکه تصوّف خود را مقید به یک سلسله آدابی مانند چله نشینی، بست نشینی، عزلت از خلق و جوع و... می‌سازد و فرقه‌یی زیستن را به انسان می‌آموزد و این دقیقاً چهره‌یی ترسیم می‌سازد که نشانگر اختلاف ماهوی عرفان و تصوّف است و در نتیجه با شریعت به تقابل برمی‌خیزند، با این وجود هر دو، راه کشف و شهود را پیموده و بیانگر طریقی هستند که تمام ذرات هستی برای نیل به کمال تلاش می‌کنند.

به هر روی، عرفان و تصوّف در مسیر خود از گزند مطاعن و حوادث ناگوار مصون نماند و همواره همچون طفیلی بود که مورد طعن و آزار فراوانی قرار گرفته و در این راه شهدای

برخورد متشرعان اسلامی و فلاسفه با مسأله عرفان / ۱۶۷

بنامی چون؛ حلاج، عین القضاة، نسیمی، نورعلیشاه، معصومعلی شاه و دهها شهید دیگر را قربانی عرفان و تصوف داد و درخت خویش را با خون کسانی آبیاری کرد که در طول حیات خویش با چهار گروه در منازعه و مجادله بودند، اول نفس باطن و شیطان، دوم عوام الناس، سوم متشرعان و فلاسفه، چهارم یاران به ظاهر موافق، که درد گروه آخر جانکاهتر از بقیه بود، همچنانکه، ماجرای شهادت حلاج چهرهٔ محافظه کارانه شبلی را نمایاند، کلوخ انداختن وی به مثابه پتکی بود بر سر عارفان راستین.

از سویی دیگر، متشرعان دینی و فلاسفه با تکیه بر قرآن و احادیث، و بر پایه فقه و اصول و همچنین عقل و استدلال، برآن بودند تا عرفان و تصوف را راهی غیر الهی و شیادی محض معرفی کنند و با طرح ایراداتی عقیدتی که بر پای چوبین استدلال و برهان تکیه می‌زد بنیان عرفان و تصوف را تا به ابد برکنند و تا می‌توانستند ادعاهای خود را صادق جلوه می‌دادند با این حال عوامل متعددی در تضعیف عرفان کارگر شد که به برخی اشاره می‌شود.

۱- از لحاظ اعتقادی و ایدئولوژی؛ اعتقاد به حلول و تناسخ - که از گرویدن برخی عرفا به فلاسفه ناشی می‌شد - اعتقاد به تشبیه و تجسم مقام الوهیت و برخی عقاید مشابه به آن. عزیزالدین نسفی در کشف الحقایق درباره اهل تناسخ می‌آورد:

«و دیگر اهل تناسخ می‌گویند که نفوس جزوی به خاک می‌آیند و چندین هزار سال می‌باشند... چندین گاه دیگر در منزل نبات پرورش می‌یابند، آنگاه از منزل نبات به منزل حیوان می‌آیند... آنگاه از منزل حیوان به منزل انسان می‌آیند اگر در این منزل کمال خود حاصل کردند...»^۱

۲- از لحاظ شیوه سلوک؛ قائل بودن به اباحت و گریز از آداب شرع - فی المثل طریقه واصلیه - در مظان قرار دادن ملامت و طعن، تغییر ظاهر و لباس از قبیل چهار ضرب کردن، خرقه دریدن،

عرفای راستین که در کسب درر معانی بودند از این اعمال تا قدر ممکن پرهیز داشتند، چنانکه جنید درباره حفظ فرامین شرع مقدس می‌گوید:

«اگر مدت عمر من به هزار سال کشد، ترک یک فرمان شریعت نکنم».^۲

۱. کشف الحقایق، ص ۹۷.

۲. عوارف المعارف، ص ۳۲.

۳- عدم آشنایی و تسلط به زبان عرفا؛ عبارات این سلسله مغلق و اشارات آنان اغلب به دور از اذهان خلاق و حتی متشرعان دینی بود، به قول سعدالدین حموی، روز رستاخیز که همگان از گورها بیرون آیند و آنچه در سینه‌ها پنهان بود نمایان گردد شاید از هزار نفر، نهصد و نود و نه نفر کشته شمشیر عبارات و مقتول به تیر اشارتند و خون آنان بر گردن خودشان است که از معانی عالی غافل بوده و در رد و انکار خویش ضعیف بودند. حال اگر به این زبان و اشارت مغلق و به اصطلاح فنی اگر دو عنصر مهم و بحث برانگیز شطح و طامات اضافه شود، شاهد چه جنجال‌ها در سیر تاریخ عرفان و تصوف خواهیم بود.

الف- زهد و خشیت مأمن حقیقی عرفا

مساله آسکتی سیزم^۱ (زهدشناسی) در قرآن کریم با عنوان «التقوی و التقاء» آورده شده است و سومین مقام از مقامات هفتگانه طریقت عرفانی محسوب می‌شود^۲ و در واقع زاهدترین مردم همان رعایت کنندگان چهارچوب قوانین الهی و تقوا پیشه‌کنندگان هستند.

پر واضح است که در نوشته‌های متشرعان دینی و گاهی در کتب فلاسفه، راه عرفان ناصواب می‌نماید و برخی در رد و انکار آن کتبی چند پرداخته‌اند که حاکی از کفر و الحاد عارفان و متصوفه است، حال آنکه استناد آنان به قرآن و احادیث، چه آشکارا و چه مضمرا، بر همگان آشکار است، لکن کتاب ساختن اهل شرع و فلاسفه، عرفا را از طریقتشان بر نگرداند، زیرا بنای آنان بر زیر ساختارهای قرآنی بنا شده بود.

نیم نگاهی به آثار عرفای راستین بر این نکته صحنه می‌گذارد، فی المثل تمهیدات عین‌القضاة - که از جانب برخی قشری نگر به کفر و الحاد محکوم شد - گویای تسلط وی بر نبی است و نغزتر آنکه، در پاره‌ای موارد در تاویل آیات قرآن مجید استناد به تفاسیر حضرت علی(ع) کرده و قول مولای متقیان دستاویز استواری برای عرفای بزرگی همچون عین‌القضاة گردیده است. در تمهیدات می‌آورد:

«... «و کان عرشه علی ماء» دلیل شده است بر طلب این آب؛ و بر این آب سوگند خورده است که «والبحر المسجور» علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - گفت: این دریای مسجور بر

1- Asceticism

۲- مقامات هفتگانه عرفان: توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل، فنا.

بالای عرش است»^۱.

مفاهیم والای قرآن و احادیث همراه و همدم عرفای راستین بوده و هیچ گاه خویشتن را از محضر قرآن دور نمی‌داشتند و همواره روح و ضمیر خویش را با قرآن جانی دوباره می‌دادند و سخنی خلاف نبی بر زبان نمی‌راندند.

«خداوند حق است^۲ و آنچه جز اوست باطل^۳ و می‌گوید که خداوند روشنایی آسمان‌ها و زمین است^۴ و از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر^۵ و به هر سوی روی آوریم به سوی اوست^۶ آیا این‌ها همین سخنانی نیست که صوفیان هیچ گاه از گفتن آن احساس خستگی نمی‌کنند»^۷.

به امانت سپردن عشق الهی به انسان و قبول نکردن آن از جانب کائنات هستی و شانه خالی کردن آن‌ها از پذیرفتن این امانت الهی^۸ و همچنین اشاره به لقای پروردگار متعال و وعده به دیدار دوست^۹ و هست بودن خداوند عظیم بر هر چیزی و در هر پدیده هستی و ساکن بودن در مشارق و مغارب^{۱۰} و نزدیک بودن از رگ^{۱۱} و از همه بالاتر منشا عشق باختن عاشق و معشوق^{۱۲} همه و همه شاهدان و گواه‌هایی هستند مرعارفان را که لباس و خرقه ملامت را پوشیده و از مطاعن هراسی ندارند،^{۱۳} و همه اصول و اشارات نبی را به یدک می‌کشند تا بلکه برقی از احوال دوست و مقاماتی از معشوق بر آنان بدرخشد.

۱- تمهیدات، ص ۱۶۶.

۲- سوره حج، آیه ۶.

۳- سوره قصص، آیه ۸۸.

۴- سوره نور، آیه ۳۵.

۵- سوره ق، آیه ۱۶.

۶- سوره آل عمران، آیه ۱۰۹.

۷- تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، صص ۲۹، ۳۰.

۸- سوره احزاب، آیه ۷۲.

۹- سوره قیامت، آیات ۲۲-۲۳.

۱۰- سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۱۱- سوره ق، آیه ۱۶.

۱۲- سوره مائده، آیه ۵۴.

۱۳- همان.

شیوه زاهدانه پیامبر اکرم(ص) و ائمه هدی(ع) مؤید زندگی عارفانه و زاهدانه آن بزرگواران است. پیامبر(ص) درباره زهد می فرماید:

«زاهدترین مردم آن کس است که قبر و بلا را فراموش نکند و از بهترین زینت دنیا چشم بپوشد و نعمت باقی را بر فانی ترجیح دهد و فردا را از عمر خویش حساب نکند و خود را در ردیف مردگان شمارد»^۱.

«به عبارت دیگر پیوند رسول[ص] با خداوند دارای صبغه‌ای از تصوّف بوده است، به رغم این که پیوند به عنوان قرب محض، یا الفت خاص، نبوده است. منظورم از صبغه صوفیانه این است که وی در حالت حضور نسبت به حق بود و این امر را آگاهانه و مستقیم احساس می کرد»^۲.

پیامبر اکرم(ص) خود نیز خرقه می پوشید، اگر چه خرقه پوشی عرفا و متصوفه از اواسط قرن دوم هجری رونق بسیار یافته و به عنوان رسمی خانقاهی و صوفیانه باب شد. پیامبر(ص) می فرماید:

«جامه پشمین بپوشید تا در دل خود حلاوت ایمان را دریابید»^۳.

«چنانکه از ابوموسی اشعری روایت می آورند که پیغمبر خود پشمینه می پوشید و نیز از حسن بصری ... نقل می کنند که گفت: من هفتاد تن از بدریان صحابه را دیدم که جز پشمینه جامه دیگر نداشتند»^۴.

شیوه زندگانی علی(ع)، پشمینه پوشی، خوردن نان جوین، روزه داری مطوّل و افطار با ناچیزترین خورشت‌ها، انفاق‌های بجا، شب زنده داری‌های آن حضرت و دیگر ائمه(ع) و تبعیت از طریق ایشان توسط یاران‌شان و همچنین صحّه گذاشتن تابعین و صحابه بر شیوه تصوّف از جمله اویس قرنی، سعید بن مسیب، ابوذر... همه نشانگر تایید عرفان زاهدانه دین بوده است.

چنانکه علی(ع) درباره زهد در نهج البلاغه می فرماید:

۱- نهج الفصاحه، ص ۵۳۸.

۲- تصوّف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ص ۳۱.

۳- جامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۷۴.

۴- ارزش میراث صوفیه، ص ۴۲.

«ای مردم! زهد یعنی کوتاه کردن آرزو، شکر گزاری در برابر نعمت‌ها و پرهیز در برابر محرّمات»^۱

یا می‌فرماید:

«افضلُ الزهدِ اخفاءُ الزهدِ»^۲

آن حضرت در خطبه‌ی توصیف پرهیزکاران واقعی - مشهور به خطبه ابن همام بن شریح - سیمای واقعی زاهدان را ترسیم می‌فرماید که کاملاً مطابق با شیوه عرفا و زهاداست. در عزلت و زهد می‌فرماید:

«دوری او [زهد] از برخی مردم، از روی زهد و پارسایی و نزدیک شدنش با بعضی دیگر، از روی مهربانی و نرمی است»^۳

دیگر عارفان راستین زهد را ستوده و واقعیت آن را تهی دستی از مالکیت‌های مادی و تملک تعلقات دنیوی دانسته و همچنین سفارش به تهی کردن دل به عنوان منبع کشف و شهود از هوا و هوس می‌کنند و ترک لذات و شهوات را توصیه کرده و نزدیکی به چنین کسانی را خمیر مایه انسانیت می‌شمارند.

«در خبر است: مَنْ أُعْطِيَ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^۴

جنید: «الزُّهْدُ خُلُوقٌ الْإِتْدَى فِي الْأَمَلَاكِ وَالْقُلُوبِ عَنِ التَّبَعِ»^۵

سری سقطی: «الزُّهْدُ تَرَكَ خُطُوطِ النَّفْسِ مِنْ جَمِيعِ مَا فِي الدُّنْيَا»^۶

عزالدین محمود کاشانی زهد را نتیجه حکمت معرفی کرده است زیرا حکیم بنای کار خود را بر محکم نهاده و شک و شبهه‌ای ندارد، زهد نیز به این طریق گرویده و اعراض از دنیای فانی و رغبت به آخرت را بر قاعده محکم نهاده‌اند.

«أَتَمَّا الْحَكِيمُ هُوَ الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا»^۷

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۱

۲- همان، حکمت ۲۸.

۳- همان، خطبه ۱۹۳.

۴- مصباح الهدایه، ص ۲۶۰.

۵- همان، ص ۲۶۰.

۶- همان، ص ۲۶۰.

۷- همان، ص ۲۶۱.

همچنین مولوی در دفتر اول مثنوی معنوی معتقد است، اعراض از تعلقات دنیا باعث می‌شود دنیا به تو روی آورد:

ترک دنیا هر که کرد از زهد خویش پیش آمد پیش او دنیا و بیش

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۷۹)

مسأله مهمی که در کتب ردیة عرفان و تصوف به آن پرداخته‌اند مسأله تناقض نگری آنان است به پدیده آسکتی سیزم و آن است که عرفا را اهل دنیا و شهوت‌ران معرفی می‌کنند، حال آنکه کدام یک از شیوة زاهدان راستین به دنیا داری و حب دنیوی دلالت دارد؟ این تناقض گویی که ریشه آن غرض‌ورزی‌های برخی را آشکار می‌سازد و متناقض با فقری است که از صدر اسلام همراه با کسانی مانند ابوذر، حذیفه بن الیمان، سلمان و ... می‌باشد.

بر عکس روشندلانی در عرفان راستین همچون ابراهیم ادهم پرورش یافتند که تاج کیانی و تخت سلیمانی را بی اعتبار کرده و به آغوش پر تب و تاب عشق گرویده‌اند.

به هر روی، زهد اسلامی و عرفان و تصوف منبعث از قرآن کریم و احادیث بوده و تاریخ تحول اصلی آن از اواسط قرن دوم هجری شروع شد، تحولی که عرفای آگاه به ترکیه دل خویش پرداختند و آیات قرآن را همچون چراغی فراروی خویش می‌دانستند آیاتی مانند:

«ان فی ذلک لذکر لِمَن کان له قلب»^۱.

«ما کذب الفواد ما رای»^۲.

و احادیث منقول از پیامبر اکرم (ص) همانند:

«استفت قلبک و لو افتاک المفتون»^۳

و مولوی به پیروی از قرآن گوید:

پس پیغمبر گفت: «استفتوا القلوب» گرچه مفتی تان برون گوید خطوب

(مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۰)

عین القضاة نیز آورد: «از مفتی دل خود قبول کن، دل را می‌گویم نه نفس اماره را. چون

۱- سوره ق، آیه ۳۷.

۲- سوره فجر، آیه ۱۱.

۳- جامع الصغیر، ج ۱، ص ۳۹.

مُفتی ما نفس اماره بود و ما پی او گیریم، لاجرم حال ما از این که هست بدتر بود»^۱.

ب - اطاعت از شیوه عارفانه پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع)

در قسمت پیشین به پیروی از سنت احمدی و طریقه علوی اشاره‌هایی شد که در تکمیل آن باید گفت که یکی از اشکالات متشرعان دینی در باب عرفا و متصوفه این است که آنان ائمه اطهار (ع) را مخالف و معاند طریق خویش می‌پنداشتند، حال آنکه عطار به عنوان یکی از عارفان راستین ابتدای تذکرة الاولیاء را با ذکر نام مبارک امام صادق (ع) و پایان کتاب طریقت خویش را مزین به نام امام باقر (ع) کرده است و هر دوی آن دو بزرگواران را بنیانگذاران طریقت معرفی می‌کند و الفاظی در مدح آنان می‌آورد و اینگونه می‌ستاید که:

«آن سلطان ملت مصطفوی، آن برهان حجت نبوی، آن عالم صدیق، و آن عالم تحقیق، آن میوه دل اولیاء آن گوشه جگر انبیاء، آن ناقل علی [ع] آن وارث نبی ...»^۲
در ستایش امام محمد باقر (ع) می‌آورد: «آن حجت اهل معاملات، آن برهان ارباب مشاهدت، ... آن صاحب باطن و ظاهر...»^۳

هجویری در کشف المحجوب درباره ائمه اطهار (ع)، و علی (ع) می‌گوید:
«و منهم: برادر مصطفی، و غریق بحر بلا، و حریق نار ولا، و مقتدای اولیا و اصفیا، ... جنید - رحمة الله - گفت:

«شیخنا فی الاصول و البلاء علی المرتضی ...»^۴

متشرعان ادعا می‌کنند حسن بصری مخالف و دشمن علی (ع) است در حالی که در متون اصیل و کهن صوفیه از جمله کشف المحجوب، نامه حسن بصری به امام حسن (ع) آورده شده است که اهل بیت را کشتی نجات معرفی می‌کند.

«... سلام خدای بر تو باد، ای پسر پیغمبر خدای و روشنایی چشم او، ... شما جملگی بنی‌هاشم چون کشتی‌های روانید اندر دریاها، و ستارگان تابنده‌اید و علامات هدایت و امامان دین. هر که متابع شما بود نجات یابد، چون متابعان کشتی نوح که بدان نجات یافتند

۱- تمهیدات، ص ۱۹۸.

۲- تذکرة الاولیاء، ص ۱۱.

۳- همان، ص ۷۱۲.

۴- کشف المحجوب، صص ۱۰۲ - ۱۰۱.

مومنان...»^۱

هجویری همچنین دیگر ائمه (ع) از جمله امام صادق (ع) را ستوده است. عبدالکریم هوازن قشیری در خشوع و تواضع، توکل و رضای حضرت امام حسین (ع) نیز داستان‌ها آورده است و در شکر و صبر، حیا و حسن خلق و کرامات علی (ع) و همچنین امام رضا (ع) را از مشایخ صوفیه و عرفا می‌شمارد که برای جلوگیری از اطالۀ مطلب از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

متشرعان دینی آگاه که خود نیز از دایره شرع مقدس که به اوج طریقت و حقیقت رسیده‌اند نیز در اثبات حقانیت عرفا و اتصال آنها به ائمه اطهار (ع) نیز اعتقاد داشته و خود نیز در سلک بالا روندگان حقیقی به شمار می‌رفتند، در تأیید شیوۀ عرفانی ائمه (ع) و پیروی آنان در شیوۀ تصوف از دیگر عارفان با قولی از علامه طباطبایی (ره) به پایان می‌بریم.

«مرحوم علامه طباطبایی هم اشاره کرده‌اند، معلوم نیست که چرا بعضی انتساب سلاسل صوفیه به ائمه اطهار (ع) را رد می‌کنند و اصرار در آن دارند. آن بزرگواران به خود تصوف توجه داشتند و تاریخ آن، و خصوص همین مسأله که اصرار دارند نسبت خود را به امام برسانند حاکی از توجه آنها به اتصال تصوف به امامت و در مآل امر اتحاد میان تشیع و تصوف است.»^۲

ج - تقابل شریعت و فلسفه با عرفان

اسرار طریقت نشود حل به سوال نی نیز به درباختن حشمت و مال
تا خون نکنی دیده و دل پنجه سال هرگز ندهند راهت از قال به حال^۳

باقی ماندن در حصار شریعت و مقید شدن به یک سری آداب و اعمال ظاهری فقه، آن طلب عرفانی را که در غایت اشیاء است می‌میراند، چه، جهان و کائنات هستی به سوی او در حرکتند و تنها، غفلت در حصار قشری گرایی صرف ما را از آن عطش نورگرایی باز خواهد گذاشت، انسان به مثابه نی ببریده از نیستانی که روزگاری بر آن صورت بود و حال به خاطر

۱- کشف المحجوب، ص ۱۰۶.

۲- به نقل از عرفان شیعی، پاورقی ص ۱۹.

۳- بصرة المبتدی و تذكرة المتهی، ص ۴۲.

هبوط از آن فراق می نالد، نیاز به تجربه معنوی کشف و شهود و انگیزه سلوک عرفانی و دیعه‌ای است که خداوند متعال در گوهر آدمی به یادگار گذاشته است، لکن بشر ظاهربین و خشک گرای است که خود حجاب خود شده و از میان بر نمی‌خیزد.

«تصوف، طریقتی در دین اسلام است که آدمی را از جزئی به کلی، از کثرات به وحدت، و از صورت به ذات فراتر از صور هدایت می‌کند و عملاً آدمی را قادر می‌سازد تا حقیقت توحید را تحقق بخشد.»^۱

در شریعت آداب عبادات و اعمالی وضع شده تا ابزاری برای عبودیت باشد و درباره سعادتمندی و اخروی انسان بحث می‌کند و به مانند چراغی است که ره می‌نماید و چون طریق درآمدی حاصل گشت رفتن و رسیدن به مقصود طریقت و حقیقت باشد از این جهت برخی گویند «لَوْ ظَهَرَتِ الْحَقَائِقُ بَطَلَتِ الشَّرَائِعُ».

اما در عین حال اهل دل می‌گویند:

«اهل طریقت بر آن نظرند که هر چه مصطفی (ص) واجب کرده فرض است حتمی و حکمی است قطعی و لازم الاجراء.»

عاقلان و بالغان را نباید باز ایستادن از آن و شاید اندر وی معنی کردن به هیچ روی از روی‌ها ... هیچ حرام بر بنده حلال نگردد و هیچ حلال، حرام نشود و هیچ فریضه بی‌عذری و علتی از وی نیفتد ... عبادت پیرایه‌ی ظاهر است و حق تعالی روا ندارد اندام ما بی‌پیرایه دارد...»^۲.

عمده اختلافات متشرعان اسلامی با عرفا:

۱- از عمده اختلافات آنان مسأله «ولایت» است که دیدگاه عرفا میانه رو و معتدل بین دیدگاه‌های علمای شیعه و سنی است، متشرعان شیعی در باب ولایت معتقد به قطب در معنای صاحب عصر و معادل صاحب عالم را قبول دارند اما اهل سنت، ولی و قطب را صرفاً هادی و راهنمای - اگر چه شاید موقت - خویش تلقی می‌کنند.

۲- ادامه حیات مذهب و شریعت در معنای اعم آن نوعی تنفس مصنوعی است که تنها برای ادامه راه وضع شده؛ چه، این راه دستاویزی است استوار برای کسب ثواب و عقاب و

۱- آموزه‌های صوفیان از دیروز تا امروز، ص ۵۸.

۲- خلاصه شرح تعرف صص ۱۵۱ - ۱۴۷ به نقل از شریعت، طریقت و حقیقت، ص ۵۲.

بهشت و دوزخ الهی و از مقوله تجارت و سود است که امکان دارد انسان همچنان اسیر دیو نفس بوده و رهایی از تعلقات دنیوی مشکل بنماید اما در عرفان از تبّتل تا رسیدن به فنا و بقا، سالک باید از صافی «موتوا قبل أن تموتوا» بگذرد یا پالایش آن به اثبات رسد.

همچنان که بسیاری از بزرگان گفته‌اند: شریعت علم است، طریقت عمل است و حقیقت الوصول الی الله و مطابق با حدیثی از پیامبر اکرم (ص):

«الشریعة اقوالی، الطریقة افعالی، الحقیقة احوالی.»

اما مناظره این دو گروه از ابتدا برپا بوده و هنوز نیز ادامه دارد، و از دیرباز درصدد غلبه به یکدیگر هستند، به طور مثال می توان از یاوه پنداشتن سخنان غزالی از دیدگاه ابن جوزی در کتاب المتظم یاد کرد که بر احمد غزالی تاختند و گفته های وی را هذیان و یاوه پنداشته است:

«ابن جوزی می گوید: من از این هذیانها و یاوهها که احمد غزالی گفته است تعجب می کنم... شگفت این سخنان در دارالعلم بغداد چگونه رواج داشته است و چرا مردم آن زمان همه به مجالس احمد غزالی توجه داشتند»^۱

از دیگر نمونه ها می توان به کتب «مصرع التصوف»، «تنبيه الغبی الی تکفیر» نوشته برهان الدین بقاعی اشاره کرد که محی الدین ابن عربی را مخالف شرع معرفی می کند و نیز به ابن تمیمه یکی از علمای اهل سنت اشاره کرد که ابن عربی را زندیق و کافر می داند، اشاره کرد.

کتب بسیاری بر رد صوفیه و عرفا نگاشته شده است که در این مجال فرصت کنکاشی در مورد آن وجود ندارد.

در این بین بزرگان بسیاری از پله اول (شریعت) به پله دوم (طریقت) صعود داشته اند و همچنین برعکس. از جمله آنان می توان «ابن یزدانیا» اشاره کرد که در طریق عرفان بود اما بعدها مخالف تصوف شد، یا برعکس آن را در «روزبهان بقلی»، «سری سقطی»، «ابوالمفاخر یحیی با خرزی» و ... مشاهده می کنیم.

در این بین نکته جالب این است که متشرعان متعصبی مانند: ملاسهیل خواجوی، مجلسی دوم، آقا باقر بهبهانی، آقا محمد علی کرمانشاهی، حاج محمد جعفر کبود در آهنگی، حاج

۱- غزالی نامه، ص ۳۰۵، به نقل از شریعت، طریقت، حقیقت، ص ۹۲.

ملازین العابدین شیروانی، ملا محمد طاهر قمی و ... برای قتل هزاران صوفی و عارف فتواها صادر کرده و چه بسا خون انسان های پاک و فرهیخته این سرزمین از جمله سهروردی، حلاج، عین القضاة، نسیمی، معصومعلی علیشاه، نورعلیشاه و ... ریختند اما در طول حیات چندین هزار ساله عرفان نمی توان موردی پیدا کرد که عرفان دستور به قتل اهل شریعت داده باشد.

اما چون به فلاسفه بنگریم متوجه کلام دو پهلوی آنان می شویم که هم راه چوبین را آزموده و گاه راه دل را به تجربت پیموده اند، و یکی از موفقیت های عرفان شیعی را می توان حاصل گذر کردن عرفان از برزخ فلسفه بدانیم، با یک تورق ساده در نهج البلاغه می توان به راحتی فهمید که کتاب در بردارنده مسایل فلسفی و کلامی بسیاری است، شرحی به ظاهر عرفانی توسط میثم البحرانی بر آن نوشته شده که به عقیده نگارنده سطور بیشتر فلسفی - کلامی است تا عرفانی اما بسیاری آن را عرفانی پنداشته اند، به هر جهت میان فیلسوفان اندیشه های صدر المتألهین بیشتر از سایر فلاسفه اشاعه یافته است، در کتب فلسفی ملاصدرا به عرفان خاصی برمی خوریم به عقیده وی عشق در تمام ذرات هستی جریان دارد و آن را در اسفار اربعه به خوبی شرح و بسط داده است اما وی در این طریق مدیون صائن الدین ترکه می باشد که قبل از وی فلسفه مشایی، حکمت اشراقی، عرفان و جنبه های باطنی تشیع را با هم نزدیک ساخت و توانست پیوندی عمیق برقرار سازد، این موضوع هم در «تمهید القواعد» که در شرح «قواعد التوحید» ابوحامد اصفهانی است، کاملاً مشهود است و هم در رسایل وی، متوجه آشتی چهار جنبه موضوعات مطرح شده هستیم.

ملاصدرا در «رسالة الواردة القلبية» به سرزنش فقهای رسمی زمانه خویش پرداخته و آنان را مسخره شیطان و آلت فعل دستیاران سلطان می نامد و همچنین در «رساله سه اصل» نیز جانب عرفان را نگه می دارد. در کنار نام پرآوازه ملاصدرا کسانی والا مقدار اما کم نام را می توان نام برد مانند:

میرسیدعلی همدانی، صائن الدین ترکه، محقق سبزواری، صدرالدین موسی...

فلسفه در مفاهیمی چون وجود، ماهیت، عدم و ... مشترک با عرفان می باشد، وجود همان بود و هستی است که در فلسفه و عرفان سهروردی از آن تعبیر به نور می شود، ماهیت همان نمود و پرتوی از شیء است که از آن تعبیر به ظل می شود و همچنین عدم همان نابود است که در عرفان ختم به مفهوم ظلمت می شود. حال آنکه طریق وصول کاملاً ضد می نماید و راه تفکر

و استدلال با کشف و شهود عرفانی مغایرت تام دارد. برای بیان اعتقادات، از خیل متشرعان دینی و فلاسفه درباره عرفان، تنی چند از اندیشمندان برگزیده‌ایم از جمله:

مجلسی اول، فیض کاشانی، ملا هادی سبزواری، سید حیدر آملی، عبدالصمد همدانی.

۱- علامه محمد تقی مجلسی (اول)

مجلسی (اول) علم رغم فقاہت بی مثالش، در باب عرفان و تصوّف دستی تمام داشت، همانند بسیاری از عرفا، صاحب ریاضات کامله و چله‌نشینی‌های متعددی بود. تا جایی که صوفیان قدری به محضر وی رفت و آمد داشتند، تشجیع وی به عنوان فقیه اخباری برای بیان اعتقادات عرفانی صوفیانه در زمان خویش از وی چهره‌ی پرصلابت ترسیم نمود وی شاگرد شیخ بهایی و اولادی از نسل حافظ ابونعیم بود.^۱

چهره فقاہت وی در «لوامع صاحبقرانی» کاملاً مشهود است که آن را به شیوه استبصار و تهذیب نگاشت، از دیگر آثاری که در اثبات فقیه بودن وی می‌توان بیان کرد کتاب «روضه‌المتقین» به عربی در سال ۱۰۶۳ در چهارده جلد و «لوامع قدسیه یا لوامع صاحبقرانی» است که هر دو شروحن بر کتاب «من لایحضر الفقیه» شیخ صدوق هستند. «لوامع صاحبقرانی» از باب آگاهی‌های تاریخی، مذهبی و اجتماعی و حتی سنن خالی از فایده نیست.

چهره صوفیانه وی در «رساله جواهر العقول» به سبکی نو دیده می‌شود، رساله‌ی داستان گونه و از نوع رمزی که درباره متشرعه و متصوّفه پرداخته است؛ از دیگر اسناد و آثار محمد تقی مجلسی درباره گرایش مجلسی (اول) به عرفان، می‌توان به مناظره علمی و مکاتبه وی با محمد طاهر قمی به نام، «رساله اصول فصول التوضیح»، اشاره کرد.

از دیگر آثاری که در تایید صوفی‌گری وی برگ دیگری می‌توان محسوب کرد «رساله مجاهده» است که شیوه سلوک خویش و آداب عرفا و متصوّفه را بیان می‌کند البته از شیوه رساله می‌توان به تجربه‌های شخصی وی از آداب صوفیه به طور اکمل واقف شد، رساله‌ی که شبیه رساله سیر و سلوک علامه بحرالعلوم در مراتب سلوک نوشته شده است.

تذکره نویسان و بزرگانی چون، میرزا حسین نوری، نایب‌الصدر، عبدالکریم گزی در «تذکره القبور» به گراییدن وی به تصوف و مجاهده‌ی نفس اذعان کامل دارند، اما پسرش

۱- صاحب حلیه المتقین

محمد باقر مجلسی (دوم) به طور قطع صوفی گری پدر را منکر است، کسی که در تدمیر و سرکوب تاریخ عرفان بسیار نقش مهمی ایفاء کرد، کسی که آواز دهل تعاند وی در گوش عرفان امروز نیز به لرزه در می آید.

برای روشننگر شدن افکار مجلسی (دوم) در باب عرفان و تصوف به ذکر نمونه‌هایی از مناظره وی با محمد طاهر قمی بسنده می‌کنیم.

ملاطاهر قمی در راه شرع نعره کردن و سماع را جایز ندانسته و اشکال می‌گیرد و علامه مجلسی (اول) اینگونه پاسخ می‌گوید:

«اولاً ممکن است که بعضی از حرکات به واسطه ملاحظه جلال الهی از ایشان واقع شود و یا به واسطه خلق قلق و شوق در محبت الهی بی تاب شده،...»^۱

از مسایل دیگر در این مکاتبه بحث درباره حلاج و شیوه سلوک وی است و ملا طاهر قمی اعتقاد علامه حلی در باب کفر حلاج بیان می‌دارد که با جواب قاطع مجلسی مواجه می‌شود.

«عجب از مولانا که طریقه محققان و موحدان را طریقه حلاج نامیده‌اند با آن که جمیع علمای صوفیه مذمت حلاج کرده‌اند و هیچ کس تابع او نیست، بلکه همه متفق‌اند که این طریقه اهل بیت رسول خداست... مثل رُشید هَجَری و کمیل بن زیاد نخعی و قنبر و سلمان و جابر جَعْفی...»^۲

«... اما بعد، چون دید که بسیاری از شیعیان ... بنابر نادانی از اهل علم، فریب جمعی از غولان راه دین خورده، نعره کردن و دست زدن و برجستن و چرخیدن و ... را عبادت و طاعت پنداشته ... بنابراین بر خود لازم دانست که ایشان را دستگیری کرده و راهنمایی نموده، به شاه راه شریعت نبوی و طریقت مرتضوی برساند.»^۳

در فصل سوم از باب اول این رساله به نوشته ملاطاهر قمی به تصفیه دل و تزکیه از راه دل مجلسی اول می‌توان رسید. ملاطاهر قمی صاحب «مقامات المحبین» به عارفان و ریاضت کشان تاخته است وی در این رساله عشق و عاشقی را مرضی سوداوی معرفی می‌کند و به ذکر شوق و محبت اکتفاء می‌نماید.

۱- صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص ۶۰۶.

۲- همان، ج ۲، ص ۶۱۰.

۳- همان، ج ۲، ص ۶۰۵.

ملا محمد طاهر قمی گفتار عارفانی چون روزبهان را موافق عقل ندانسته و به ظاهر عقاید بایزید و جنید و حتی مکتوبات عبدالرزاق ایراد می‌گیرد، مجلسی اول در جواب می‌آورد. «مخفی نماند که تأویل کلمات این جماعت موجب گمراهی عوام است و اگر چنانچه حضرت آخوند، گفتگوهای ایشان را تأویل می‌تواند کرد، گفتگوها و کرده‌های [کردارهای] ابوبکر و عمر و عثمان و سایر اهل ضلالت را نیز تأویل می‌تواند کرد و مذهب‌ها را یکی می‌تواند ساخت.»^۱

مرحوم مجلسی اول پاسخ‌های قاطعانه خویش را تماماً از منابع کاملاً معتبر شیعی داده و فصلی نیست که از استدلالات و براهین امامان شیعه و اکابر عالم تشیع استفاده نکرده باشد با ذکر پاسخی متین از آن علامه بزرگوار در برابر ملا محمد طاهر قمی بسنده می‌کنیم.

ملا محمد طاهر قمی اکثر عارفان را از سنیان دانسته و به نبود خانقاه‌ها در زمان پیامبر (ص) استناد کرده و به گنبدهای کهن شهرهای شیعیان مانند قم، استرآباد، سبزوار و ... اشاره می‌کند و آن‌ها را بدعت می‌داند علامه در جواب می‌فرماید:

«این هیچ دغدغه نیست که متصوفان سنی بسیار بوده، ... و آن که خانقاه نبوده در زمان حضرات، مدارس نیز نبوده و اگر اینها بدعت بوده باشد، یا بدعت مستحبه خواهد بود یا جایز، چنانکه شیخ علیه الرحمه در قواعد ذکر کرده است: او عزلت و انزوا مطلوب است به واسطه اصلاح نفس اماره و ... بلکه اوجب واجبات است، چو ظاهر است که مرض ریا و کبر و حسد و بخل و عُجب و غیر آن از امراض مهلکه که مذمت آن در کافی و غیر آن مذکور است، بدون ریاضت و مجاهده نفس و هوا نمی‌شود.»^۲

۲- فیض کاشانی

تدویر اصول عرفانی چه از جهت نظری و عملی از سوی داماد ملا صدرا،^۳ که میراث دار وی می‌تواند محسوب شود نیز قابل توجه است، یکی از پرکارترین نظریه پردازان فلسفه و عرفان که مهجور واقع شده است. آثار وی به دویست کتاب می‌رسد که پس از مجلس دوم

۱- صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص ۶۲۱.

۲- همان.

۳- به اعتقاد نگارنده، اصول عملی و نظری عرفانی از دیدگاه ملا صدرا، خود می‌تواند در قالب تحقیق جامع و مستقل ارائه شود.

مرتبه دوم را داراست.

فیض کاشانی در تعریف زهد کاملاً متأثر از بیان علی(ع) است و معتقد است بسیاری قلباً دنیا را ترک نمی‌کنند و تنها در ظاهر امر دنیا را ترک می‌کنند. در تعریف زهد می‌آورد:

«زهد در حرام واجب است و در حلال مستحب و آن بر دو قسم است، یک قسم زهدی که برای بنده مقدور است و اختیارش بدست بنده است و قسم دیگر غیر مقدور ... و اما زهد غیر مقدور، عبارت است از بی‌اعتنایی قلب زاهد به دنیا و بی‌ارزش بودن آن در نظر او.»^۱

چهره فیلسوفانه، کلامی و فقیهانه وی در آثاری مانند «نوادر الاخبار»، «الحقایق فی محاسن الاخلاق» کاملاً مشهود است. بحث در توحید، معاد، عقل، نبوت و ... در نوادر الاخبار، بحث درباره مباحث کلامی همچون قضا و قدر، بعث و حشر، و همچنین مباحثی فلسفی مانند وجود و ماهیت معرفه الله، فی الصنع و الابداع در کتاب «الحقایق فی محاسن الاخلاق» گویای افکار فقهی و کلامی و فلسفی فیض کاشانی است.

اما می‌توان فیض را یکی از اصلاح‌گران عرفان و تصوف معرفی کرد، وی در «رساله زاد السالک» که در جواب سؤال یکی از برادران روحانی در کیفیت سلوک نگاشته شده است، به اعمال و کردار صوفیان دروغین ایراد گرفته و سعی در روشننگری اصحاب الرأی دارد که از انتماء وی به ملاصدار سرچشمه می‌گیرد.

وی مسافت راه را مراتب کمالات علمیّه و عملیّه که روح آن را طی می‌کند و منازل این سفر را صفات حمیده و اخلاق پسندیده می‌داند که احوال و مقامات روح است و میسر این سفر را اینگونه می‌داند:

«و میسر این سفر، جد تمام و جهد بلیغ نمودن و همت گماشتن است در قطع این منازل، به مجاهده و ریاضت نفس، به حمل اعباء تکالیف شرعیّه، از فرائض و سنن و آداب و مراقبه و محاسبه نفس آنأ فأنأ و لحظةً فلحظة، و همدم را واحد گردانیدن و منقطع شدن به حق، سبحانه و تعالی.»^۲

از دیگر آثاری که دلالت بر عقیده عرفانی فیض دارد، «مشواق» است. وی با چهره اصلاح طلب خویش سعی خویش را مصروف نمود در بطن و بن عرفان کرده است و در طرفداری از

۱- منهاج النجاة، ص ۱۶۵.

۲- ره توشه رهروان (شرح زاد السالک)، ص ۱۶۰.

عرفان می‌گوید:

«خیال همان رخسارت قهرمان عشق را بر قلوب مشتاقان دیدار گماشته، تا جز تو نبینند و کلک بدایع آثارت ارقام حقایق انجام الهی بر الواح ارواح اهل عرفان نگاشته، تا با غیر تو نشینند، دهقان معرفت همواره حب در ریاض دل های سالکان راهت می‌کارد تا برد یقین بردمد ... ساقی عرفان روز به روز در مزاج زنجبیل سلسبیل عاشقان می، ریزد تا مست مست آیند و مطرب محبت دم به دم به نغمه های دلربا هوش از سر عرفان می‌رباید تا از نیست به هست آیند...»^۱

در «مشواق» به شرح و بسط اصطلاحات عرفانی و ادبی پرداخته و به توضیح زبان استعاری و رمزی عرفا پرداخته است و دربارهٔ زبان رمزی عرف می‌آورد:

«... و گاهی که قائل را شوق لقای محبوب حقیقی غلبه کند تقریب به او جسته و در وصف حقیقت سخن در پرده راند و بویی از ریح مختوم به مشام اهل عرفان رساند.»^۲

فیض در این اثر زیبا زلف، خال، چشم، لب، شراب، خرابات، بت و ... که از اصطلاحات کاربردی زبان عرفان به شمار می‌روند را شرح و در ضمن آن از طبع لطیف خود شاهد مثالی می‌آورد اما باز این معانی سنی و بلند پایه و همچنین زبان عرفا را خارج از الفغده خود دانسته معتقد است:

«چون اقلیم معارف و حقایق و عالم معانی و دقایق از آن وسیع تر است که صور محصوره الفاظ به وساطت وضع و دلالت متصدی اظهار آن تواند شد لاجرم به دستیاری امثال و اشباه پای مکنّت و اقتدار در میدان ابزار آن سیر نتواند نمود. تا هم اهل معنی از آن حقایق محظوظ گردند و هم اهل صورت از صورت مجازی آن بی‌بهره نمانند.»

در «المحجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء»، با اسناد به احادیث بسیاری از پیامبر اکرم (ص) عزلت را با شیوه‌ی خاص خود تفسیر و به فواید و اقسام آن اشاره دارد وی در جلد ۴ برای احتجاج عزلت و فواید آن، به عزلت حضرت ابراهیم، اصحاب کهف، عزلت پیامبر (ص) در شعب ابوطالب و حبشه اشاره کرده و برای اثبات اندیشه‌های خویش به احادیث پیامبر (ص)

۱- نسخه خطی، مقدمه گلزار، به نقل از مشواق، ص ۲۸.

۲- مشواق، ص ۳۸.

اسناد می‌کند: «حدیث پیامبر اکرم (ص): إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ التَّقِيَّ الْخَفِيَّ الْغَنِيَّ»^۱.
فیض در «المحجة البيضاء» شش فایده بر عزلت برمی‌شمارد: ۱- فراغت برای عبادت و تفکر
۲- رهایی از معاصی ۳- رهایی از فتن و خصومات ۴- رهایی از شر مردم ۵- بریدن از طمع
۶- رهایی از دیدن دشواری‌ها.

در فایده عزلت فراخی و گستردگی عبادت و تفکر می‌آورد:

«... و الاشتغال باستكشاف اسرار الله في امر الدنيا و الآخرة و ملكوت السماوات و الارض...
و لذلك كان (ص): في ابتداء امره يتبتل في جبل حراء و ينزل اليه حتى قوى فيه نور النبوة...»^۲
و در «المحجة البيضاء» بابی را به مراقبه و محاسبه اختصاص داده، و مرحله اول از مراقبه را
مشارطه و مربوطه را مرحله دوم آن معرفی می‌کند و همچنین بعد از مربوطه قسم بعدی
محاسبه و در نهایت مجاهده را شرح می‌دهد.
درباره محاسبه می‌گوید:

«اعلم ان العبد كما يكون له وقت في اول النهار يشارط فيها نفسه عامي سبيل التوصيه بالحق
فينبغي ان يكون له في آخر النهار ساعه يطالب النفس فيها و يحاسبها و على جميع حركاتها و
سكناتها و كذلك يفعل التجار في الدنيا مع الشركاء في آخر كل سنه او شهر او يوم حرصاً منهم
على الدنيا و خوفاً من ان يفوتهم منها ... نعوذ بالله منه»^۳
و در نهایت با شرح حدیثی از امام صادق (ع) درباره صاحب عزلت و کسب درجات و
خصال می‌گوید:

قال الصادق (ع) ... «صاحب العزلة متحصن بحصن الله و محترس بحراسته، فياطوبى لمن
تفرّد به سرّاً او علانیه، و هو يحتاج الى عشر خصال: علم الحق و الباطل، و تحبّب الفقير، و
اختيار الشده و الزهد، و اغتنام الخلوّة، و النظر في العواقب، و روية التقصير في العبادّة مع بذل
المجهود، و ترك العجب، و كثره الذكر بلاغفلة...»^۴
اما از دیگر آثار فیض کاشانی در انتهاج و سلوک عرفانی «رساله آیین شاهی» و «رساله

۱- المحجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۰.

۲- المحجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۱.

۳- همان، ج ۸، ص ۱۶۷.

۴- همان، ج ۴، ص ۴.

شرح صدر» است که تجربه های سلوک خویش را گاه به گاه می آورد، در این آثار تأثیر شدید فیض از فلسفه اشراق به شدت مشهود است که آن را با فلسفه صدرایی قرین ساخته است.

وجه ممیز آدمی با حیوانات را حکمتی معرفی می کند که از انبیاء اخذ شده است، و تصوف از دیدگاه وی عبارت است از بدایع حکمت و غرایب علوم بلند رتبت که السنه محمدیه و شرایع ختمیه بدان ناطق گشته است.

در «رساله شرح صدر» با ذکر حکایاتی درباره صوفیان، آنان را غریق دریای یقین معرفی می کند و معتقد است که چنین کسانی در هر دورانی بسیار اندک هستند، در تقسیم بندی خویش علمان را به سه دسته تقسیم می کند و اصطلاح قطب را همواره شرح و بسط می دهد، قبلاً فیض را اصلاح طلبی معرفی کردیم که در آثار خویش به اصلاح فرق صوفیه پرداخته است، در این رسالات نیز به اصلاح گروه اول پرداخته و عامل دشمنی آنان با اهل عرفان را دنیا گرایی دانسته و همواره نگران رفتارهای نامناسب صوفیان است که دستاویزی برای اهل ظاهر شده است، این آزار و اذیت ها و این طعن اهل ظاهر را که متوجه خود فیض بوده است را در رساله «رفع الفتنه» به شکل مبسوطی مطرح ساخته است.

فیض در «رساله المحاکمه بین الفاضلین» ایراداتی کلی از صوفیان ظاهری که آنان را «ناقصان زاهد» می نامند آورده است و بر اعمالی مانند: ذکر بلند گفتن، کشیدن و تغییر دادن کلمه طیبه توحید و نعره کشیدن اثنای آن، شطح و طامات، و پاره ای اعمال انتقاد می کند. اما شور و گداز عرفانی فیض تا به حد اعلای خود در غلیان بوده است و می سراید:

وقت آن است که جوینده اسرار شویم	بگذاریم تن کار و دل کار شویم
روح را پاک برآریم ز آرایش تن	بیشتر ز آن که اجل آید و مردار شویم
چند ما را طلبد و تغافل ورزیم	بعد از این از دل و جان ماش طلبکار شویم
عشق را کاش بدانیم کدام است دکان	تا دو صد جان به کف آریم و خریدار شویم
جای آن دارد اگر صد دل و صد جان بدهیم	قابل مرحمت یک نظر یار شویم... ^۱

۱- کلیات اشعار فیض کاشانی، غزلیات ۳۸۵.

۳- ملاهادی سبزواری

حکیم ملاهادی سبزواری، فیلسوفی صدرایی است که فلسفه و عرفان وی طرحی سنتی است از فلسفه و جهان‌شناسی و عرفانی که به اندیشه و تفکر وابسته است و در راه اندیشه و فلسفه صدرایی و مابعدالطبیعه خویش آبخوری کاملاً مبتنی بر کشف و شهود را داراست، وی با فعالیت اصیل عقلی و فکری و با درک عمیق کشف و شهود مقامات عرفانی توانست واقعیات فلسفه را برای وجدان و شعور باطنی آدمی قابل وصول و دریافت کند.

ملاهادی سبزواری، آنچه از فلسفه او بر می آید این را اثبات کرد که فیلسوف - حتی انسان عادی - تنها با مطالعه کتب، بدون سیر و سلوک قدسی و باطنی و نداشتن تجربه مستقیم عرفانی نمی‌تواند یک «حکیم عارف» باشد همان طوری که یک عارف اگر فاقد تفکر عقلی صرف تحلیلی باشد نمی‌تواند عارف کاملی باشد.

برخورد وی با فقه هم همین گونه می‌نماید در «النبراس فی اسرار الاساس» در رموز طاعات و اشارات عبادات است که با شعر و شرح خود آن را پرداخته، مطالب فقهی را با ادله فلسفی و عرفانی بیان کرده است.

وی با پیروی از ملاصدرا در فلسفه، به خصوص دنباله روی در مسأله «وجود»^۱ و «ماهیت»^۲ و قرین نمودن اصطلاحات فلسفی با اصطلاحات عرفانی همچنان با پیروی از عرفان سهروردی در مسأله «نور» و «هادی» توانست این دو را بیش از پیش نزدیک سازد. وی چهره تعسر و زمخت فلسفه را با چهره عرفان آشنا ساخت و با طرح نظریاتی درباره وجود و ماهیت و عدم که روی دیگر بود و نمود و نابود یا به تعبیر دیگر نور و ظل و ظلمت است فلسفه را به عرفان نزدیک کرد، از دیدگاه وی همه موجودات عالم به کمال عشق می‌ورزند و به سوی غایات نهایی خود سیر می‌کنند جمادی به سوی نباتی، نباتی به سوی حیوانی به سوی انسانی. انسان به اقتضای مقام والای خود همه این مراحل را در زهدان مادر می‌گذارند. سبزواری بر خلاف بسیاری از فلاسفه و صوفیان متفکر بر این اعتقاد بود که اعتقاد به وحدت با اعتقاد به کثرت ناسازگار نیست.

می‌توان گفت وی در تأویل و تفسیر قرآن مجید، در تمام تالیفات عربی و فارسی اعم از

1- Existence

2- Essentia

شرح اسماء الحسنی، اسرار الحکم، شرح مثنوی معنوی، النبراس، که در حقیقت مجموعه‌هایی از خلاصه فلسفه اشراق و فلسفه مشاء به شمار می‌آیند، از شیوه‌های تلفیقی فلسفی - عرفانی سود جسته است، نمونه عالی آن را می‌توان در شرح سوره‌های حمد و توحید یافت که ذوق خاصی داشته که حاکی از وفق دادن میان شریعت و طریقت است.

دیوان وی برخلاف «منظومه» که پر از اصطلاحات فلسفی است به عشق ورزی عارفانه می‌پردازد، از این اشعار نغز به راحتی می‌توان پی برد که «اسرار» گرایشی سخت به عرفان داشته و به ریشه‌ها و بطن قرآن توجه داشته است.

به ذکر نمونه‌ای از نظریه پردازی وی در باب «موت عرفانی» که در جواب سؤال میرزا بابای گرگانی است بسنده می‌شود.

... در سه جا «موت» داده اند نشان	عارفان طریق راه رشاد
زان یکی «ذاتی ست» و آن دیگر	«اضطراری ست» در جمیع عباد
وان دگر هست «اختیاری» شخص	کو به تاراج زندگانی، داد
زنده مرده، چون تواند زیست	مرده زنده، چون کند دل، شاد ...
راه باریک و دور و برآفت	شب تاریک و کورمادرزاد ^۱

درباره موت چهارگانه (ایض، اخضر، اسود، احمر) در دیوانش می‌آورد:

موت ایض که هست جوع و عطش	در ریاضات با شروط رشاد ...
موت اخضر مرقع اندوزی است	درزنی چون دراعه زهاد ...
موت اسود که شد بلای سیاه	احتمال ملامت است و عناد
لایخافون لومت الاثم	روز قرآن بخوان به استشهاد
موت احمر که رنگ خون آرد	باشد اینجا خلاف نفس و جهاد ... ^۲

۴- سید حیدر آملی

وی در سال ۷۱۹ یا ۷۲۰ در آمل به دنیا آمده و با نوزده واسطه نسبت خویش را به امام

۱- رسایل حکیم سبزواری، ص ۳۸۴.

۲- دیوان اسرار، ص ۱۹۲.

سجاد (ع) می‌رساند و به شیخ نورالدین طهرانی [تیرانی] ارادت می‌ورزید و از وی خرجه دریافت کرد و از فرزند علامه حلی - فخرالمحققین - در سال ۷۶۱ مجاز شمرده شد وی در تذکیر و وعظ آوازه‌ی پیدا کرد عمده نظریات وی به عنوان متشرع شیعی شامل بود بر قرین ساختن شریعت و طریقت، در «جامع الاسرار و منبع الانوار» می‌آورد که خواص و عوام شریعت را مخالف طریقت و طریقت را مخالف حقیقت می‌پندارند و فرق‌ها بین این مراتب قایل هستند، حال اینکه این سه امر با یکدیگر مغایرت نداشته و هر سه گروه باید از معارضه و مجادله با همدیگر بپرهیزند و از دایره شبهه و اشکال بیرون بیایند و خود را مصداق بارز آیه:

«فبشر عبادی یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوا الالباب» باشند، طریقت را به چند حالت می‌پندارد که سالک باید قولاً، فعلاً، صفتاً، حالاً باید آن را طی کند و مراتب را اینگونه می‌آورد: «الشریعة ان تعبد، والطریقه ان تحضره، و الحقیقه ان تشهده و قیل: الشعریه ان تقیم امره، و الطریقه ان تقوم با مره و الحقیقه تقوم به.»^۱

وی در تبیین شریعت، طریقت و حقیقت تماماً از قرآن استمداد جسته و شواهدی ناب از قرآن و احادیث ذکر می‌کند اهل شریعتی را که به دنبال خداوند لایزال هستند را طالبان نور به حس معرفی می‌کند، که طالب خورشید آن را به نیروی نور ستاره در ظلمت شب تشبیه می‌کند؛ درباره اهل طریقت می‌گوید آنان با نیروی عقل به دنبال خداوند هستند مانند کسی که با نور ماه در ظلمت شب به مشاهده خورشید و پرتوهای آن می‌پردازد و آخر امر اهل حقیقت هستند که به استمداد قدسی شمس به شمس می‌نگرد و واصلان حقیقی را عین خدا معرفی می‌کند و از قرآن و احادیث شاهد می‌آورد:

امام علی (ع): «ان الله تعالى شراباً لا ولیائه؛ اذا شربوا (منه) سکروا، و اذا سکروا طربوا، و اذا طربوا طابوا، و اذا طابوا ذابوا، و اذا ذابوا خلصوا، و اذا خلصوا طلبوا، و اذا طلبوا وجدوا، و اذا وجدوا وصلوا، و اذا وصلوا اتصلوا، و اذا اتصلوا لا فرق بینهم و بین حبیبهم.»^۲

وی رعایت هر سه را بر هرعقلی فرض می‌داند که هر کدام در جای خود صورتی و معنایی را حامل هستند و هر کدام اسرار کثیره و دقایق جلیله را شامل هستند.

اصطلاح دیگر وی «مؤمن ممتحن» است که همان صوفی است و مشترک با برخی

۱- جامع الاسرار، ص ۳۴۴.

۲- همان، ص ۳۶۴ - ۳۶۳.

خصایص شیعه است، سیدحیدر آملی در ابتدای امر در صدد طرح چهارچوب کلی برای مؤمن ممتحن برمی آید، وی را صاحب بواطن و بن هر چیزی معرفی کرده و هر کدام را لازم و ملزوم یکدیگر می داند، مؤمن غیر ممتحن همان شیعه است و برخلاف مؤمن ممتحن نمی تواند حامل اسرار الهی باشد و کمیل را نمونه اعلائی مؤمن ممتحن و حافظ اسرار الهی (مؤمن ممتحن) معرفی می کند. «اعلم ان الفرقه الامامیه علی قسمین: قسم قائم بظاهر علومهم، التي هی عبارة عن الشریعه والاسلام و الايمان. و قسم قائم بباطن علومهم، التي هی عبارة عن الطریقه و الحقیقه و الايقان. و الاول موسوم بالمومن فقط. و الثاني ب«المومن الممتحن» و الشیعه و الصوفیه عبارة عنهما»^۱

«همچنین او را یعنی مومن ممتحن را که صوفی است، نسزد که به هیچ وجه ذم شیعه (متشرع) کند زیرا در حقیقت آنان غیر او نیستند چرا که ایشان عهده دار ظواهرند چنانکه او «مومن ممتحن» عهده دار بواطن است و در مقام تحقیق معلوم می شود هر یک از این دو به دیگری محتاج است اگرچه صاحب آن نشناسند. زیرا هر ظاهری که مستند به باطن نباشد، کفر است و هر باطنی هم که متمسک به ظاهر نباشد زند قه است، چنانچه نزد اهل الله مقرر می باشد»^۲

در این طرح کلی مؤمن غیر ممتحن لب گشودن برای نکوهش مؤمن ممتحن را مجاز نمی داند و آن را تحت بازبینی مؤمن ممتحن قرار داده و برای رسیدن به مرحله عالی را پیش پای می گذارد و در بسط نظریه خویش قلم فرسایی می کند و مرز مؤمن ممتحن و مؤمن غیر ممتحن را مشخص می کند.

«پس مؤمن غیر ممتحن که شیعه باشد سزاوار نیست که مؤمن ممتحن را که صوفیه حقه باشد به مجرد ندانستن حال ایشان نکوهش کند ... و اگر نکوهیدن آنان به واسطه جماعت دیگری است که فقط اسماً با صوفیه اشتراک دارند و از آنان نیستند.»^۳

در رساله «نقد النقود فی معرفه الوجود» در پیرامون وجود از دیدگاه فلسفی و عرفانی مطالب مفیدی را بیان می کند و در بحث وجود سعی در نزدیک ساختن آرای شریعت و

۱- جامع الاسرار، ص ۴۱.

۲- همان، ص ۴۸.

۳- همان، ص ۴۶.

طریقت می کند.

بحث تقیه را به معنای فاش نساختن اسرار الهی می داند نه تقیه از دشمنان، اصولاً علمای متشرعه بی که با عرفان و تصوف اختلاف دارند در منشأ تعریف تصرف به اشکال برخوردارند و اگر ملاک مخالفت آنان عنوان صوفی است به قول سید حیدر آملی: «سوگند به خدا اگر تحقیق کنی، محققاً خواهی دانست که تو (شیعه) هم بالنسبه به دیگر (مسلمانان) چنین هستی...»^۱

۵- ملا عبدالصمد همدانی

یکی از چهره‌های شاخص که در نزدیک کردن عرفان و دین تلاش بسیاری کرد، در حمله وهابیون تاریخ ۱۸ ذی الحجه ۱۲۱۶ روز عید غدیر به شهادت رسید در کتاب «بحرالمعارف» اصول عرفان و تصوف را به شکل مبسوط توضیح داده و آن را مطابق با اصول شرع می‌داند و کتاب خویش را این شکسته بسته، می‌خواند از متن کتاب می‌توان فهمید که بارها به «عدة الداعی» شیخ صدوق نظرها داشته است، در سراسر کتاب داستان‌ها و حکایاتی درباره کرامات و سخنان جنید، ابراهیم ادهم، ابوسعید ابوالخیر، سهل تستری، شبلی را پا به پای سخنان ائمه اطهار (ع) می‌آورد که بالنسبه می‌توان گفت برای اهل تذکیر و وعظ و شیعه متعصب قبل از وی بعید می‌نمود. در سکوت و خاموشی، ریاضت نفس و چله نشینی و عزلت و ضرورت استاد و مرشد و بسیاری آداب عرفان اشاره‌ها دارد که فقها و متشرعان دینی آن‌ها را بدعت نامیده‌اند.

در کتاب «بحرالمعارف» اصول عرفانی منقول از پیامبر (ص) به اسامه را بیان می‌کند و پیرامون آن بحث‌های مفیدی که بسیاری از فقها مخالف آن‌ها هستند را بیان می‌کند و بعد از ذکر اقسام عزلت می‌گوید:

«و گوشه نشینان را در عزلت سه نیت است: اول، حذر از شر خلق. دوم، حذر است از شر نفس خود از خلق ... سوم، ایثار صحبت مولی است بر خلق.»^۲

ملا عبدالصمد همدانی، احترام زاید الوصفی برای وحدت وجود قایل است و برای اثبات آن می‌آورد که نور آفتاب نماینده خود آفتاب است و آن را توحید صرف معرفی می‌کند و با وجود

۱- جامع الاسرار، ص ۴۶.

۲- بحرالمعارف، ص ۳۰۶.

اختناق کامل به روشنگری در این باره می‌پردازد که به نمونه‌ای اکتفا می‌شود. «و هو حياة كل شیء، و نور كل شیء»^۱

از چهره‌های معروف؛ چه متشرعان دینی، چه فلاسفه که در جمع بین عرفان و دین و فلسفه کوشیده‌اند و سیمایی ناشناخته در تاریخ عرفان دارند می‌توان به صائن الدین علی ترکه، صاحب تمهید القواعد، علامه حلی، صاحب عدة الداعی، میر سید علی همدانی، صاحب مشارق الاذواق نام برد. که تحقیق درباره هر کدام می‌تواند رهگشای اندیشه عرفان و تصوف شود.

۱- بحرال معارف، ج ۱، ص ۱۳۰.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- آموزه‌های صوفیان از دیروز تا امروز، سیدحسین نصر، ترجمه حسین حیدری، نشر قصیده‌سرا، ۱۳۸۳.
- ۳- ارزش میراث صوفیه، عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۳.
- ۴- بحرالمعارف، عبدالصمد همدانی، ترجمه و تحقیق حسین استاد ولی، انتشارات حکمت، ۳جلد، ۱۳۷۰.
- ۵- تذکرة الاولیا، فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح محمد استعلامی، انتشارات زوار، ۱۳۸۳.
- ۶- تشیع و تصوف، مصطفی الشیبی، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۵.
- ۷- تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا، رینولد نیکلسون، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، ۱۳۸۲.
- ۸- تمهیدات، ابوالمعالی عین القضاة همدانی، به اهتمام عقیف عسیران، انتشارات منوچهری، ۱۳۷۷.
- ۹- جامع الاسرار و منبع الانوار، شیخ حیدر آملی، تصحیح هانری کربن و عثمان اسماعیل یحیی، انیستیتو ایران و فرانسه، ۱۳۴۷.
- ۱۰- حقیقة العرفان، سیدابوالفضل رضا(علامه برقی)، [بی‌جا]، [بی‌تا].
- ۱۱- دیوان اسرار، حاج ملاهادی سبزواری، به اهتمام احمد کرمی، انتشارات تالار کتاب، ۱۳۷۵.
- ۱۲- رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، سید مهدی طباطبایی، با شرح و مقدمه علامه طهرانی، انتشارات نور ملکوت، ۱۴۲۵ ه.ق.
- ۱۳- رسائل حکیم سبزواری، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، انتشارات اسوه، ۱۳۸۳.
- ۱۴- ره توشه رهروان(شرح رساله زادالسالک)، محمدمحسن فیض کاشانی، شرح جلال‌الدین محدث ارموی، انتشارات بدر، ۱۳۷۳.
- ۱۵- ساحت ربوبی (شرح رساله نقدالنقود فی معرفة الوجود)، سید حیدر آملی، ترجمه دکتر اسماعیل منصور لاریجانی، موسسه فرهنگی انتشاراتی آیه، ۱۳۸۰.
- ۱۶- شریعت، طریقت، حقیقت، غلامرضا سلیم، انتشارات روزنه، ۱۳۸۰.

- ۱۷- صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، رسول جعفریان، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۳ جلد، ۱۳۷۹.
- ۱۸- عرفان شیعی به روایت سید حیدر آملی، محمد کریمی زنجانی اصل، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۵.
- ۱۹- عوارف المعارف، شهاب الدین سهروردی، ترجمه ابومنصور اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۲۰- کشف الحقایق، عبدالعزیز محمد نسفی، به اهتمام احمد مهدوی دامغانی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- ۲۱- کشف المحجوب، علی بن عثمان هجویری، تصحیح محمود عابدی، انتشارات سروش، ۱۳۸۳.
- ۲۲- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، جمال الدین مطهر حلی، ترجمه و شرح علامه ابوالحسن شعرانی، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۱.
- ۲۳- کلمات مکنونه من علوم اهل الحکمه والمعرفه، محمد محسن فیض کاشانی، تصحیح شیخ عزیزالله العطاری القوچانی، انتشارات فراهانی، [بی تا].
- ۲۴- کلیات اشعار فیض کاشانی، تصحیح محمد پیمان، انتشارات سینایی، ۱۳۸۳.
- ۲۵- التحصین وصفات العارفین، ابن مطهر حلی، تصحیح سید علی جبار گلباغی، انتشارات لاهیجی، ۱۳۷۷.
- ۲۶- المحجة البیضافی تهذیب الاحیاء، محمد محسن فیض کاشانی، دفتر انتشارات اسلامی، [بی تا].
- ۲۷- مشواق، محمد محسن فیض کاشانی، تصحیح مصطفی فیض کاشانی، [بی جا]، ۱۳۴۸.
- ۲۸- مصباح الهدایه، عزالدین محمد کاشانی، تصحیح محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، انتشارات زوار، ۱۳۸۲.
- ۲۹- منهاج النجاة، محمد محسن فیض کاشانی، ترجمه رضا رجبزاده، انتشارات پیام آزادی، [بی تا].
- ۳۰- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نشر بکا، ۱۳۸۶.
- ۳۱- نهج الفصاحه، تصحیح عبدالرسول پیمانی، انتشارات خاتم الانبیا، ۱۳۸۵.